



نجات اشتباهی شخصیت منفی

Mistakenly Saving the Villain

مترجم: sepiwhite

سایت: myanimex.ir

تلگرام: @myanimex

چپتر ۲ : حل مسئله با حذف

محقق ظالم سونگ در اتاق امتحان، با خجالت سرش را پایین گرفته بود و ذهنش کاملاً غیر متمرکز بود.

مسئله ای که در مهمانی زیبارویان جلوش قرار گرفت به اندازه ی حدس گلدباخ^۱ دلهره آور بود. حداقل به اندازه وقتی که پروفسورش درباره ی حدس گلدباخ از او پرسید، حس آشفتگی و سرگردانی نمیکرد.

تراس لنگگان^۲ کاخ ققنوس طلایی نمایشی از ولخرجی های افراطی و خیره سرانه بود. تعداد بیشماری زنان و مردان زیبا و ملکوتی از همه طرف در حال رقصیدن بودند. مهمانان دست در دست با زیبارویان خود وارد میشدند. صدای خنده های شهوانی و بی پروا و الفاظ رکیک از همه طرف به گوش میرسید.

سونگ چینگ بی صدا در حال مرور درسهای مثل آناتومی بدن، سلامتی فیزیولوژی و نحوه ی پرورش موش بود که بالاخره به آرامش قبلی خودش رسید. وقتی داشت به نابودی غم انگیز موش هایش که به مدت ۳ سال با دقت تمام پرورش داده بود فکر می کرد، ناگهان موضوعی را متوجه شد که از این وضعیت نجاتش میداد.

دو نوع شعله مقدس در بدن اصلی وجود داشت. یکی شعله ی نیلوفر سرخ برای تصفیه و با کیفیت تر کردن قرصها بود و دیگری شعله ی روح دنیای زیرین، برای کشتن مردم.

^۱ یکی از قدیمی ترین مسئل حل نشده در ریاضی

^۲ سنگی مانند یشم

سونگ چینگشی حالتی به خود گرفت که باعث میشد همه هزارن مایل از او فاصله بگیرند. او شعله‌ی روح دنیای زیرین را روی کف دستش آزاد کرد و گذاشت روی نوک انگشتانش بالا و پایین بپرد و به اشکال مختلف تبدیل شود.

اجداد فن شن و هی تی^۳عالی ترین گنجینه‌ی هر مکتب بودند و به راحتی خودشان را درگیر مسائل دنیوی نمی کردند. آن زمان تهذیبگران مرحله‌ی تولد روح درونی^۴، مهمترین و با نفوذترین افراد بودند بی پروا که در قلمرو جاودان پرسه می زدند. علاوه بر آن، مسیر تهذیبگری خطرناک بود.

هیچکس نمیتوانست به طور قطع بگوید که شاید در آینده برای نجات جان خود به کمک یک پزشک سطح خدا نیاز ندارد. به —

همین خاطر نه تهذیبگران شایسته و نه تهذیبگران شیطانی جرئت نمیکردند شیانزون^۵ پزشک پادشاه را ناخشنود کنند. پس اصلا به شخصیت غیر عادی او توجهی نمیکردند.

تهذیبگران وقتی شعله‌ی روح دنیای زیرین را دیدند، فهمیدند سونگ چینگشی حس و حال خوبی ندارد و از او فاصله گرفتند. حتی پیشخدمت ها هم جرئت نزدیک شدن را نداشتند و میترسیدند تصادفی او را خشمگین کنند و گرفتار شعله‌ی مرگبار شوند.

سونگ چینگشی با موفقیت توانست یک منطقه‌ی بزرگ از آرامش و سکوت برای خودش ایجاد کند.

Fen Shen and He Ti^۳

^۴ چپتر قبل نوشته بودم "تهذیبگر روح در حال پیشرفت" ولی "تولد روح درونی" درست تره
^۵ روشی برای خطاب کردن و معنی آن "ارجمند جاودانه" هست.

بعد از آن یک دامنه ی کاوش ذهنی^۶ مخصوص تهذیبگران روح در حال پیشرفت آزاد کرد و تمام مهمانان خیلی جذاب را با آن احاطه کرد. با دقت نگاه کرد و تلاش کرد نقش اصلی باتم را در میان آنها پیدا کند.

هر چند هر زنی به نوبه خود زیباست، و هر کسی درک متفاوتی از زیبایی دارد. سونگ چینگشی نامطمئن به همه خیره شده بود. حس کرد همه ی مهمانان زیبا هستند. حتی خدمتکاری که برایش آب ریخت هم خوش اندام و جذاب بود. از شخصیت های مشهور تلویزیون هم زیباتر بود. او واقعا نمیتوانست زیباترین فرد مهمانی را پیدا کند.

ولی محقق لجباز هیچوقت شکست را نمی پذیرد!

سونگ چینگشی تلاش کرد با روش حذف، مسئله را حل کند. اول اینکه نقش اصلی مرد است، پس تمام زنان مهمانی حذف میشوند. پس باید مشاهدات کلیدی خود را لیست کند، همه را دقیق چک کند و زیبارویانی که مطابق استاندارد های سیستم نیستند را از لیست حذف کند.

برادران دوقلویی که ارباب فرقه ی خون شیطان با خود آورده بود بشدت زیبا بودند. با بدن ظریف، گرم و خوشبوی خود درست مثل یک گل دوقلوی نیلوفر روی یک ساقه^۷ بودند.

ولی دو نفر نمیتوانند شخصیت اصلی باشند. حذف! مرد جوانی که جاودانه ی بزرگ از فرقه ی لانگهو همراه خود آورده بود هم خیلی بامزه بود. قیافه ی بچگانه و دوست داشتنی

^۶ یک تکنیک مخصوص تهذیبگران روح در حال پیشرفت که به آنها اجازه میدهد از حواسشان به قوی ترین حد خود استفاده کنند.

^۷ به زوج عاشق

داشت. دست هایش مانند کودکی لوس، دور جاودانه ی بزرگ بود. جاودانه ی بزرگ هم شیفته ی او شده بود و هر کاری میخواست انجام میداد، حتی در دهانش میوه میگذاشت. و مدام او را "عشقم" و " عزیزم" صدا میکرد.

ولی سرنوشت شخصیت اصلی فلاکت بار بود. حذف!

راهب خارجی از قاره شمالی مردی خوش قیافه و پر از جراحت و زخم را با زنجیر مشکی آهنی دنبال خود میکشید. برده تلو تلو خوران و مطیع، راهب را دنبال میکرد. ولی از درون هنوز سرکش بود مانند عقابی که بال هایش بسته شده بود ولی همچنان میخواست رها شود و پرواز کند.

شخصیت اصلی باتم به عنوان شخصی زیبا در نظر گرفته شده نه شخصی سرکش و سرسخت. حذف!

.....

همانطور که شب میگذشت، صدای آهنگ در مهمانی جای خودش را به صدای عیاشی و شهوترانی داده بود. خیلی ها میزشان را همراه با زیبارویان ترک کرده بودند. این صحنه ها بیش از پیش غیر قابل تحمل می شد.

سونگ چینگشی خودش را درگیر مسائل خصوصی دیگران نکرد. دامنه ی کاوش ذهنی خودش را محدود تر کرد.

بعد متوجه راهب خارجی شد که در حال به رخ کشیدن مردی که پشت سرش می کشید به ارباب جوان فرقه ماه پنهان بود " در قلمرو فانی، ژنرال بوده. بعد از اینکه شکست خورد

و دستگیر شد، خریدمش. خیلی مغرور و سرکشه و حتی اگه تهدیش کنی که میکشیش کنار نمیاد. خیلی حال میده باهاش بازی کنی."

ارباب جوان فرقه ماه پنهان مرد جوان لطیف و عشوه گر بود. با لبخند گفت "یه پارتتر مغرور مزه خودشو داره، یه پارتتر خوش رفتار هم طعم خودشو داره. نظرتون چیه پارتترهامون رو عوض کنیم و امتحان کنیم؟"

راهب خارجی کمی تردید کرد و ارباب جوان فرقه ماه پنهان نگاهی معنادار به سوی برده جوانش کرد.

برده ی دلربا بلافاصله خودش را به سینه ی راهب چسباند و عشوه گرانه التماس کرد "من عاشق بدن های قوی مثل بدن اربابم. خواهش میکنم به این برده یکم لطف کنین ارباب."

فن سنگ^۸ (راهب) با حرفهای شیرین و شهوانی برده تحریک شد. تقریباً زنجیر رو به سمت ارباب فرقه ماه پنهان پرتاب کرد و پسرک را به سالن کناری برد. ارباب جوان فرقه ماه پنهان هم زنجیر را به شدت کشید و برده ی راهب را که صورتش از شدت ناامیدی بی روح شده بود، را به سمت قسمت خلوت باغ کشاند.

در این مهمانی این صحنه ها زیاد دیده میشد و هیچ کس به این برده های زیبا رحم نمیکرد.

سونگ چینگشی از قبل طبق خاطرات بدن اصلی متوجه شده بود انرژی معنوی قلمرو فانی کم بود. طول عمر کوتاهی داشتند و ریشه ی معنوی آنها خیلی ضعیف بود. رسیدن به مرحله ی شکل گیری پایه ی قدرت تهذیبگری^۹ بالاترین مرحله ای بود که میتوانستند دست پیدا کنند.

بعضی از جاودان های خوشبین حاضر به قبول کردن فانی ها به عنوان شاگرد میشدند تا به آنها فرصت جاودانه شدن بدهند. ده هزار سال قبل، انسانی بسیار با استعداد به اسم مویوان^{۱۰} بود که با تکیه بر مهارت های شمشیرزنی اش توانست به مرحله ی تولد روح درونی برسد. او توانست یک تکنیک شمشیرزنی بی نظیر به اندازه ی مواجه شدن با ارشد فن شن^{۱۱} ایجاد کند. بنابراین به عنوان حاکم شمشیر شناخته شد.

ولی بعضی وقت ها راه رسیدن به جاودانگی، برخلاف اصول انسانیت بود. مواجهه با گرفتاری و شکست کاملاً عادی بود. کشتن کسی برای دزدیدن گنجینه هایش بارها و بارها اتفاق می افتاد. نگه داشتن اصول اخلاقی و رفتاری واقعا سخت بود.

ضعف گناه اصلی بود. انسان های فانی مانند جیرجیرک و مورچه بودند که اجازه میدادند تهذیبگران قلمروی جاودان قدرت کنترل زندگی و مرگشان را داشته باشند و با زندگیشان بازی کنند. هرچند حتی اگر حاکم شمشیر مویوان تصمیم به محافظت از آنها داشت، فقط میتوانست قوانینی در فرقه های درست کار و مشهور وضع کند. او توانست از فانی هایی که به مرحله ی شکل گیری پایه قدرت رسیده اند، محافظت کند و نگذارد به عنوان

^۹ یکی از مراحل تقریباً اولیه ی تهذیبگری

Mo Yuan^{۱۰}

Fen Shen Elder^{۱۱}

برده و وسیله ی بازی استفاده شوند. ولی فرقه ها و تهذیبگران شیطانی به قوانین اهمیتی نمیدادند. نه تنها تهذیبگران فانی، بلکه تهذیبگران جاودان هم اگر به دست آنها می افتادند در امان نبودند و به سرنوشتی وحشتناک گرفتار میشدند. شمار اعمال شرورانه آنها آنقدر زیاد بود که با اعداد قابل شمارش نبود.

کاخ کوهستانی ققنوس طلایی به عنوان یک فرقه ی مشهور و برجسته در قلمرو جاودان بود که همه ی کوره های تهذیبگری آن از قلمرو فانی خریداری شده بود.

بنابراین در عین حال که سونگ چینگشی تحمل این اتفاقات را نداشت، نمیتوانست دخالت کند. او کمی از سیستم سپاسگزار بود که او را به عنوان یک فانی به رمان تناسخ نداده بود و گرنه حتی دو چپتر هم دوام نمی آورد، چه برسد که بتواند نقش اصلی را نجات دهد.

خوشبختانه این یک دنیای مجازی بود...

رمان ها کار شیطانی بودند و کتاب های درسی راه حق و درستکارانه دنیا بود! کار پروفسورش درست بود که رمان همکلاسی اش را از او گرفت! اگر او روزی پروفسور میشد اجازه نمیداد دانشجوهایش همچین رمان هایی بخوانند!

سونگ چینگشی در سکوت ناله کرد.

ناگهان صدای فحش از باغ بلند شد. صدای ارباب فرقه ماه پنهان بود که با چهره ای ناامید جنازه مرد لجباز را پشت سرش میکشید. لباس مرد پاره شده بود و بدن زخمی اش را

نشان میداد. او با استفاده از چاپستیک نقره ای که از مهمانی دزدیده بود، گلوی خودش را شدیداً سوراخ کرده و خودش را کشته بود.

چاپستیک ها سر کنده داشتند. استفاده از آنها برای خودکشی خیلی سخت بود. حتماً برای اینکه گردنش سوراخ شود از تمام زورش استفاده کرده بود. که به وضوح عزم او را نشان میداد.

وقتی همه ی مهمانان این صحنه را دیدند، ارباب جوان فرقه ماه پنهان را مسخره کردند و به شوخی گفتند که او حتی نمی تواند از یک فانی مراقبت کند.

راهب بعد از شنیدن صدای فحش که از باغ می آمد، برده جوان را رها کرد و با عجله به سالن اصلی بازگشت. وقتی دید برده اش مرده است، اخم کرد و صورتش خشمناک شد. ارباب جوان از او عصبانی تر بود. جسد مرد را برگرداند و کمرش را که پر از جای شلاق بود را نمایان کرد و از راهب پرسید "چرا روی بردت مهر اقاکیا نداشتی بودی؟ واقعاً میخواستی خودکشی کنه و بمیره؟"

راهب از سوال ارباب جوان شوکه شد و پرسید "مهر اقاکیا چیه دیگه؟ اسباب بازی جدیدتون تو قاره ی مرکزی؟"

با دیدن اینکه او از این موضوع کاملاً بی خبر بود، تهذیبگزان زیر لب با هم زمزمه میکردند که قاره شمالی واقعاً مکانی غیر متمدن است که حتی از مهر اقاکیا که در تمام دنیا شناخته شده است، بی خبر هستند.

راهب خارجی کاملاً گیج شده بود. اگرچه ارباب جوان قبلاً خشمش را تخلیه کرده بود ولی همانطور که اثری از عصبانیت در چشمانش دیده میشد از شگفتی های مهر اقا قیا گفت "مهر اقا قیا یه متد هست که شیانزون هوانشی^{۱۲} ساختش، باعث میشه ارباب با علامت گذاری کمر کوره اش بتونه کنترل بدن و روح برده رو بدست بگیره، و نذاره بدون اجازه ی اربابشون بمیرن."

سونگ چینگشی متوجه یک موضوع خیلی مهم شد. خیلی سریع دامنه ی کاوش ذهنی خود را متمرکز کرد و با دقت گوش داد.

ارباب جوان یک مهره ی سرخ از کیف فضای خود بیرون آورد. ناگهان ایده ای به ذهنش رسید. مهره را در دستش چرخاند. برده ی جوان که کنار راهب ایستاده بود بلافاصله زانو زد و مانند سگ پارس کرد.

راهب دستش را تکان داد و با تحقیر گفت "این نوع اطاعت اگه هر از چند گاهی باشه خوبه ولی اگه هر روز اینجوری باشن زود ازشون خسته میشم."

"خیلی استفاده های دیگه داره. تا وقتی خودتون استفاده نکنید متوجه نمیشید. این ارباب جوان نمیتونه همه ی استفاده هاش رو براتون لیست کنه." ارباب جوان فرقه ماه پنهان دیگر به مهره، انرژی معنوی وارد نکرد. برده ی جوان که روی زمین بود، بلند شد. او به رسوا شدن در جمعیت عادت کرده بود. پس بعد از سرخ شدن صورتش، شرم را کنار گذاشت و با سر پایین کنار اربابش ایستاد.

^{۱۲} Huanxi

^{۱۳} کیفی مخصوص که هر چقدر وسایل درونش باشد پر نمیشود

وقتی دید راهب هنوز متوجه نشده، ارباب جواب با صبر و حوصله توضیح داد "مهم ترین استفاده ی این مهر اینه که نمیزاره بنده ات برخلاف خواسته ات بمیره. بهتر نیست اگه برده ات رو با این مهر علامت گذاری کنی که نتونه خودکشی کنه و بتونی آروم آروم غرورش رو بشکونی؟"

راهب ناگهان متوجه شد. سرش را سریع تکان داد و با او موافقت کرد.

ارباب جوان کنترل خودش را از مهره اش پاک کرد و آن را به سمت راهب پرتاب کرد. با دست و دل بازی گفت "از اونجایی که برده ی زیباتون پیش این ارباب جوان خودش رو کشت بذارید این اتلاف رو جبران کنم. این رو بگیرید و خودتون استفاده های دیگه اش رو ببینید. میتونم تضمین کنم یکی برای خودتون میگیرید."

راهب بسیار خوشحال شد و با چاپلوسی گفت "مردم قاره ی مرکزی واقعا با انصافن. این کرکس سیاه^{۱۴} یه دوست پیدا کرد."

رنگ از صورت برده دلربا پرید. او ناامیدانه به ارباب اصلی اش نگاه کرد، انگار میخواست چیزی بگوید یا التماس کند. ولی در آخر چیزی نگفت و گریان با راهب رفت.

این مهمانی مجلل سرانجام به اوج رسید.

شاگردان کاخ کوهستانی ققنوس طلایی، مهره های درخشان بالای سالن را پوشاندند و تاریکی کل تراس لانگان را فرا گرفت. مهمانان سرشان را با شگفتی بالا بردند. آنها آتش بازی های زیادی با طلسم دیدند که در تاریکی میدرخشیدند و هوا را با نور های رنگی با

^{۱۴} اینجا راهب داره به خودش میگه کرکس سیاه :

شکوه روشن می کردند و به یک ققنوس طلایی تبدیل شدند که با ظرافت و وقار میرقصید و اعلام میکرد اجراهای اصلی در شرف آغاز است. جین فایرن جام شراب خود را بالا گرفت و بقیه ی مهمانان را هم به این کار دعوت کرد.

سونگ چینگشی از زیبایی رقص ققنوس شگفت زده شد و برای مدت طولانی به بالا نگاه کرد. پس از آن، متوجه شد که مرد جوانی با لباس سفید در کنار جین فایرن ظاهر شده است. مرد جوان خیلی ظریف و پاکیزه بود. مثل ماه در آسمان شب. صورتش را که لایه ای از غم آن را پوشانده بود، پایین گرفته بود. موهای سیاه و ظریفی داشت که پشت سرش با یک روبان بسته شد بود. هیچ وجه قابل توجه دیگری نداشت با این حال به راحتی توجه همه را به خود جلب خود میکرد.

ارباب کاخ قد بلند و خوش قیافه، لبخندی به لب داشت و به آرامی کف دست مرد جوان را چنگ زد. با صدایی لطیف و ملایم با چرب زبانی و چاپلوسی به گنج خود گفت لبخند بزند.

مرد جوان سرش را برگرداند. با وجود چرب زبانی و چاپلوسی حتی حاضر نشد به او نگاه کند.

جین فایرن سرش را با زور چرخاند و با یک دست هر دو دست مرد جوان را پشت سرش نگه داشت و با اجبار او را در آغوش گرفت. محتاطانه پیشانی اش و بعد بین ابرو هایش را بوسید... و بعد پشت سر هم لبانش را دندان گرفت، انگار میخواست تمام بدنش را حس کند.

مرد جوان در حالی که دردش را تحمل میکرد، دست و پا میزد. جین فایرن لبخند زد و او را رها کرد. به سمت گوش مرد جوان خم شد و آرام گفت "میخواهی دوباره قوانین رو یاد بگیری؟"


مرد جوان لحظه ای یخ کرد و بعد از آن آرام گرفت و مطیعانه در بغل جین فایرن ماند. آیا این شخصیت اصلی بود؟

سونگ چینگشی مدت زیادی مخفیانه به آنها نگاه کرد و سرانجام اضطراب اجتماعی اش را کنار گذاشت و آماده ی حرف زدن شد که شیانزون لینگ بائو^{۱۵} که رابطه ی نزدیکی با جین فایرن داشت، جلو رفت با لبخندی روی صورتش پرسید "این گنج جدید ارباب کاخه؟ همون که بنیه اش یین^{۱۶} خالصه، و ریشه ی معنویش آبه؟ میشه به من هم بدی امشب مرش کنم؟"

جین فایرن به حالت خجالت زده و رنجیده ی مرد جوان در آغوشش نگاهی انداخت. او را فشرد و جواب داد و با لبخند نپذیرفت "درسته فقط یه بازیچه ست ولی کاملاً مطابق سلیقه ی منه بخاطر همین نمیتونم بهت بدمش. ولی برای همه ی دوست هام بهترین و زیبا ترین محصولات با کیفیت عالی و دست نخورده آماده کردم."

شیانزون لینگ بائو نگاهی دقیق به مرد جوان انداخت و گفت "کوره ت هنوز باکره ست؟" جین فایرن گفت "نمیخوام مثل یه کوره ی معمولی باهاش رفتار کنم."

^{۱۵} Ling Bao

^{۱۶} یین و یانگ  یین قسمت سفید و یانگ قسمت سیاه است.

امشب تمام دانش سونگ چینگشی زیر سوال رفت. الان هر چیزی که لازم بود و هر چیزی که لازم نبود را متوجه شد. اکنون به وضوح منظور آنها را از کوره فهمید.

او جین فایرن را دید که در طول مهمانی شخصا برای مرد جوان شراب میریزد و مطمئن نبود او شخصیت اصلیت یا نه. اگرچه مرد جوان سفید پوش از سایر زیبارویان مهمانی جذاب تر بود اما در توضیحات سیستم گفته شده بود او باید از سرنوشت فلاکت بارش نجات پیدا کند. در حال حاضر جین فایرن شیفته ی پسر جوان بود. هر زیباروی دیگری در مهمانی سرنوشتی هزاران بار بدتر نسبت به او داشت.

سونگ چینگشی با فکر کردن به این مشکل اخم کرد...

در آن لحظه، ققنوس رقصش را تمام کرد و مانند بارانی از نور روی مهمانا ریخت.

نور محو شد و تختی بزرگ و طلایی با حکاکی پرنده روی تراس لنگگان ظاهر شد. روی تخت مردی نشسته بود آنقدر زیبا و دوست داشتنی که باعث از خود بی خود شدن یک شهر میشد.

دور مچ پاهای برفی اش پابند طلایی با جواهرات مثبت کاری شده بود. پابند ها توسط زنجیری به دو طرف تخت وصل شده بودند. بالا تنه اش با پارچه ی توری تقریباً شفاف پوشیده شده بود و با طلا و جواهراتی که به صورت محو از زیر پارچه مشخص بود، منظره ای باشکوهی به تماشا گذاشته بود. پایین تنه اش با دامنی از پر های قرمز و طلایی به شکل دم ققنوس پوشیده شده بود.

موهایش پایین شل بسته شده بود و با مروارید هایی که مانند اشک های پری دریایی بودند، تزیین شده بود. مهر اقا قیا زیر کمرش پشت موهای بلند و فریبنده اش پنهان شده بود و وقتی موهایش با حرکت باد تکان خوردند، کمی قابل مشاهده شد. او زیبا به مانند ققنوسی با رنگ های غنی بود که رنگ هایش ثروت و افتخار آدمیان را نشان میداد.

فلوتی یشمی به دست گرفت. لب های باریکش کمی باز بودند، که ظاهرش را دلبرا تر می کرد. چشمان ققنوسی، طلایی تیره اش به نظر خندان بود ولی در عین حال هیچ اثر خوشحالی درونشان دیده نمیشد. او به اطراف نگاه کرد و سپس به حضار خوشامد گفت. خال اشک مانند کنار چشمش همه را به طرز غیر قابل توصیفی وسوسه میکرد. سونگ چینگشی بلافاصله صاف نشست. او زیبای سرخ پوشی بود که در ساحل رودخانه ملاقات کرده بود.

زیبای سرخ پوش وقتی به اطراف نگاه کرد سونگ چینگشی را دید، چند لحظه نگاهش روی او ثابت ماند و سپس نگاهش را از او گرفت انگار که او را نشناخته بود.

سونگ چینگشی به سمت چپ خود نگاه کرد، جایی که مرد جوان سفید پوش، مانند مرواریدی شفاف و درخشان ایستاده بود. سپس به سمت چپش نگاه کرد، جایی که زیبای سرخ پوش مانند گل صد تومانی که در دوران شکوفایی اش بود ایستاده بود. او وحشت کرد. نمیتوانست تشخیص دهد کدام یک زیبا تر و بیشتر شبیه به شخصیت اصلی است!

سوال پروفیسور سیستم سخت تر از توقعش بود...

آیا محقق ظالم سونگ در شرف رد شدن در این امتحان بود؟